



نظریه دولت در دیدگاه ابن خلدون با تأکید بر جنبه های جغرافیایی و شهر سازی

امیر امین زاده^۱

چکیده

موضوع، خاستگاه، اشکال و کارکرد دولت، در حوزه اندیشه اسلامی به طور جدی مورد توجه قرار داشته و هم از منظر فلسفه سیاسی و هم از بعد حقوقی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ به طوری که این موضوع و مسئله حاکمیت را میتوان به صراحت در آیات فراوانی از قرآن کریم، و نیز کلمات علی (ع) در نهج البلاغه، همچنین در متون کلامی و فقهی و تاریخی مسلمانان ملاحظه نمود. آرا و نظریات حکمائی چون فارابی، بوعلی سینا، غزالی، خواجه نصیر طوسی و بویژه عبدالرحمن ابن خلدون در این زمینه بسیار واجد اهمیت و شایسته بررسی و تأمل است. در مقالهی حاضر تلاش به عمل آمده تا ضمن اشاراتی اجمالی به مفهوم دولت و حاکمیت در متون دینی و بخصوص قرآن کریم، به طور مشخص آراء و نظریات ابن خلدون در این خصوص مورد بررسی و نقادی قرار بگیرد.

کلید واژگان: نظریه دولت، فلسفه سیاسی، عصبیت، تطورات تحولات دولت.

۱- مقدمه

نگاهی به تاریخ زندگی انسان نشان می دهد که زندگی آنان از بدو پیدایش بر روی زمین، ماهیتی گروهی و جمعی داشته است. به گفته ی مورخان و انسان شناسان، انسانها موجوداتی مدنیالطبع به شمار می روند. این مطلب گذشته از تصریح قرآن کریم مبنی بر برنامه ریزی قبلی در خصوص سرشت طبیعی انسانها، ... «و جعلنا کُم شعوباً و قبائل..» سوره حجرات، آیه ۱۳ با شواهد و مستندات تاریخی و واقعی زندگی آدمیان نیز همخوانی دارد. قرآن کریم درحالی که منشأ و خاستگاه همه ی آدمیان را مشترک و واحد می شمارد، در همان حال به تمایزات و تفاوت های قومی و نژادی میان انسان نماها نیز تصریح می شود. «... ید و من آیاته خَلَقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْاَسْتَكْمُ وَ الْوَاوَنَكُم (سوره روم، آیه ۲۲).

^۱ دانشجوی دکترای شهرسا تهران جنوب، واحد بین المللا کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران amiraminzadeh@gmail.com

اینک بر اساس این تحلیل از طبیعت زندگی انسانها، موضوع پیدایش واشکال گوناگون نظام سیاسی و به عبارت روشنتر، سازمان و نهاد دولت (حکومت)، موضوع اساسی و قابل مطالعه و بررسی خواهد بود. در نوشته حاضر تلاش گردیده تا به چند و چون این موضوع بویژه از دیدگاه اندیشه اسلامی پرداخته شود.

۲- سؤال تحقیق:

مهمترین مبنا و خاستگاه پیدایش دولت حکومت در جوامع بشری چیست؟

۳- فرضیه تحقیق

به نظر میرسد، پیدایش نهاد دولت در جوامع انسانی مبتنی بر طیفی از عوامل قومی فرهنگی است.

۳-۱- منشأ شکل گیری حکومت

از آنجا که ماهیت گروهی زندگی انسان و نیز تمایزات نژادی، زبانی و قومی میان آنان کاملاً طبیعی و آشکار است، مسلماً وجود زمینه ها های بروز اختلاف و تنازع در میان آدمیان و گروه و دسته جات مختلف نیز امری واقعی است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰)، که چه آن هر قومی بنا به اهداف، علائق و باورهای خاص خود، به طور طبیعی نسبت به سایر اقوام و گروه ها احساس تمایز و تشخیص داشته و خود را واجد هویت و شخصیتی متمایز از دیگران نظریه دولت در دیدگاه ابن خلدون می شمارد. افزون بر این، در میان افراد یک قوم و جامعه خاص نیز، پیوسته زمینه های بروز اختلاف و تعارض امری ممکن و واقعی است. و این نکته ای است که اندیشمندان فراوانی نظیر توماس هابز بر آن تأکید می کنند (فروغی، ۱۳۶۷) بر این اساس، ضرورت وجود یک نظام فراگیر مرکب از سازو کارهای قانون و مقررات و نیز نهادها و تشکیلات اجرائی، به منظور حل و فصل دعاوی و نظارت بر رفتار افراد یک قوم و ساماندهی زندگی گروهی در درون جامعه و روابط میان گروه ها و دسته جات بشری، امری کاملاً بدیهی و عقلانی بوده و این بدرستی منشاء و سرآغاز پیدایش دولت و نظم اجتماعی محسوب می گردد (نهج البلاغه، ۱۳۷۵، خطبه ۴۰ و نیز فارابی، ۱۴۶ ۱۴۵ - ۱۳۷۶).

منشأ پیدایش دولت هر چه باشد، این نکته مسلم است که هر ملت و کشوری بر اساس یک جوهر و هسته آیدی بنیانی و کانون قومی واحد و مشخصی پدید می شود. (ارسطو، ۱۳۸۱ ۴).

برخی معتقدند، اساس و بنیاد شکل گیری ملت و دولت، به یک نژاد واحد و مشترک باز می گردد. برخی دیگر، عامل زبان واحد را مبنای پیدایش ملت و دولت می دانند و گروهی نیز بر پیشینه ی تاریخی و وحدت در باورها و آداب و رسوم تأکید می کنند و سرانجام گروهی بر عوامل جغرافیایی و سرزمین و قلمرو مشترک انگشت می ها گذارند و ملت را گروهی از انسان که در یک سرزمین و قلمرو مشترک زندگی می کنند و از یک حاکمیت و قوانین و دولت واحد تبعیت می نمایند، می دانند براساس دیدگاه اسلامی و با تکیه به نگرش قرآنی، این اعتقاد وجود دارد که، یک ملت و دولت برآمده از آن، می تواند هم مبنای فرهنگی و اعتقادی داشته باشد، همچنان که این مفهوم در نظریه امت کاملاً مستتر است، وهم بر اساس نژاد و قومیت خاص. روشن است هر ملت و دولتی چه بر اساس مبنای فرهنگی و اندیشه پدید آمده باشد و چه بر مبنای قومیت و نژاد، مؤلفه های سرزمین، قلمرو، مرز و هویت ملی در هر دو ملحوظ و ثابت است. بنابراین به نظر می رسد هیچ ملت و دولتی به طور محض بر مبنای منحصرأ فرهنگی یا قومی و نژادی پدید نیامده و ملت خالص از این حیث اصولاً وجود خارجی نداشته باشد. قدر مسلم آن است که، در پیدایش یک ملت و دولت مربوط بدان، هر دو جنبه ی قومی و فرهنگی به طور همزمان و توأماً دخالت می نمایند.

ابن خلدون، فیلسوف، جامعه شناس و مورخ پراوازه ی مسلمان در رابطه با پیدایش ملت و دولت، به نظریه ی خاصی معتقد است که از آن به نظریه عصیبت یاد می کند لازم به ذکر است، دو مفهوم عمران و عصیبت به عنوان مفاهیم محوری، در هسته و مرکز نظریه جامعه شناختی و فلسفه ی تاریخ وی قرار دارند. مقصود ابن خلدون از واژه ی عمران، عبارت از دانش جامعه شناسی است و منظور از واژه ی عصیبت، آن نوع پیوند و علقه ی خویشاوندی به شمار می رود که مایه ی تمایز و استقلال یک گروه از انسان ها (قبیله یا شعب) از سایر گروه ها می گردد. دیدگاه ابن خلدون در مورد منشأ دولت ابن خلدون در باب نخست از کتاب اول خود العبردر خصوص نحوه ی پیدایش اجتماع انسانی چنین میگوید: «در اینکه اجتماع نوع انسان ضروری است و حکیمان این معنی را بدین سان تعبیر کنند که، انسان دارای سرشت مدنی است. یعنی ناگزیر است اجتماعی تشکیل دهد که در اصطلاح ایشان آن را مدنی شهرنشینی گویند و معنی عمران همین است (ابن خلدون، ۱۳۶۲ ۷۷). وی در زمینه نیروی عصیبت به عنوان اساس قومی تشکیل ملت و دولت چنین مینویسد: «باید دانست که خدا سبحانه، در طبایع بشر نیکی و بدی هر دورا آمیخته است.. از جمله ی خوبیهای که

در میان بشر رواج دارد، ستمگری و تجاوز به یکدیگر است. چنانکه دیدگان هر کس به کالای برادرش بیفتد، بی درنگ بدان دست درازی می کند تا آن را برآید، مگر اینکه حاکم و رادعی وی را باز دارد. و اما در شهرهای کوچک و بزرگ، فرمانداران و دولت از تجاوز برخی به دیگری پیشگیری می کنند و اگر از خارج دشمنانی بخواهند به سرزمین آنان فرود آیند و محل آنان را قبضه کنند، علاوه بر نگهبانان قبیله، دلاوران ابن. اخلدون: فیلسوف، جامعه شناس و اندیشمند مسلمان که در سال ۷۳۲ هجری قمری در تونس بدنیا آمد. مشهورترین اثر او کتابی است با نام مقدمه تاریخ یا العبر و دیوان المبتدا و الخبر و جوانانی که در میان قبیله به جنگاوری و دلیری معروفند و همواره دفاع از قبیله برعهده آنان، به دفاع بر میخیزند. و امر دفاع و حمایت از قبیله مصداق پیدا نمیکند مگر هنگامی که در میان آنان عصبیت باشد و همه از یک خاندان و یک پشت باشند. همان، (۲۳۹ - ۲۴۱).

وی در این زمینه می افزاید « پیوند خویشاوندی به جز در مواردی اندک، در بشر طبیعی است و از موارد آن نشان دادن غرور قومی نسبت به نزدیکان و خویشاوندان است در مواقعی که ستمی به آنان برسد یا در معرض خطر واقع شوند... مسئله هم پیمانی و لاء و هم سوگندی حلف نیز از همین قبیل است. زیرا غرور قومی نسبت به هم پیمان و هم سوگندش به علت پیوندی است. که در نهاد وی جای گیر می گردد (. همان، ۲۴۲-۲۴۳). دقت در عباراتی که از ابن خلدون نقل شد نشان می دهد که، از نظر وی، اولاً زندگی گروهی در چار چوب قبیله ای، در زمره خصیصه های فطری و طبیعی بشر است. ثانیاً هر اجتماع کوچک و بزرگ انسانی (عمران)، نیازمند برخورداری از یک نظام دولتی و فرمانروایی است و مبنای تشکیل یک دولت به پیوند خویشاوندی و نسبی که ناشی از اشتراک و وحدت نژادی و قومی در ارتباط با نیای مشترک است، می باشد و این پیوند قومی نوعی همبستگی ملی را موسوم به عصبیت نژادی و قومی پدید می آورد و منش پیدایش دولت و ریاست محسوب می گردد. ابن خلدون در این فقرات از آنجا که پیدایش دولت را ناشی از وجود یک عصبیت پایه فرض می کند، ماهیت قدرت و ریاست را ماهیتی چرخشی و قابل انتقال از یک قبیله عصبیت به قبیله ی دیگر می داند و معیار دستیابی به قدرت را از طریق غلبه و برتری ارائه داده و معتقد است، دولت ها در یک نظام چرخه متوالی، به دست به دست شدن قدرت دچار می شوند ابن. خلدون هدف و مقصد عصبیت را نیل به قدرت و به دست آوردن فرمانروایی و کشورداری می داند و در این رابطه می گوید حمایت و دفاع و توسعه طلبی و هر امری که بر آن اجتماع می کنند، از راه عصبیت میسر می شود و هم بیان کردیم که، آدمیان با سرشت انسانی خویش در هر اجتماعی به رادع و حاکم یا نیروی فرمانروایی نیازمندند که آنان را از تجاوز به یکدیگر باز دارد و آن نیروی فرمانروا (قوه حاکمه) ناگزیر باید در پرتو قدرت عصبیت بر مردم غلبه یابد و گرنه در امر حاکمیت توانایی نخواهد یافت و چنین قوه ای تشکیل نخواهد شد. یک چنین غلبه و قدرتی را پادشاهی و کشورداری می گویند و آن فروتر از ریاست است. بنابراین هدف عصبیت، چنانکه معلوم شد، غلبه و تسلط برای رسیدن به پادشاهی است (همان، ۲۶۴- ۲۶۵).

ابن خلدون ضمن بررسی و تحلیل پیدایش و افول دولت ها، در تلاش آن است تا از این طریق قوانین و سنت های حاکم بر تحولات اجتماعی و از آن جمله در خصوص دولت ها را کشف کرده و به عنوان قوانین جامعه شناسی سیاسی تدوین و ارائه نماید. او علاوه بر به دست دادن قانون عمومی پیدایش دولت ها و ملت ها، کوشش میکند تا عوامل زوال و افول آنها را نیز تحت قاعده در آورده و در چارچوبی عقلانی مورد بررسی قرار بدهد. وی در رابطه با علل ضعف و تزلزل دولت ها، تعدد و گوناگونی قومی و تنوع فرهنگی و ایضاً ناهمگنی های فضائی و ناحیه ای را از جمله علل مهم بی ثباتی کشورها و حکومت ها می شمرد و چنین می نویسد در مرز و بوم هایی که دارای قبایل و جمعیت های فراوان و گوناگون است، به ندرت ممکن است دولت نیرومندی دوام یابد. زیرا اختلاف عقاید و تمایلات که بدنبال هر یک از آنها عصبیتی است، مانع عصبیت دیگر می شود و از این رو مخالفت با دولت و خروج و قیام بر ضد آن پیاپی فزونی میابد. هر چند خود آن دولت هم متکی به عصبیتی باشد. زیرا هر یک از عصبیت های زیر دست دولت خود را دارای قدرت وارجمندی می پندارند. (همان، ۳۱۳). تأمل در این فقره از گفتار ابن خلدون، درستی استنباط وی را کاملاً آشکار می سازد و همانطور که وی اشاره میکند، حتی در روزگار ما نیز چنین وضعیتی را به وضوح میتوان در کشورهایی که دارای تنوعات قومی هستند، مشاهده کرد و به روشنی ملاحظه نمود که، بسیاری از کشورهای چند ملیتی چه در اروپا و چه در آسیا و آفریقا و دیگر نقاط کره زمین، درگیر بحران های گسترده سیاسی و اجتماعی ناشی از همین تنوعات قومی هستند. تا جایی که در بسیاری موارد، تنوعات قومی موجب بروز ناامنی های وسیع اجتماعی گردیده و وحدت و امنیت کشورها را به مخاطره می افکند و در برخی موارد حتی موجبات فروپاشی و تجزیه ی کشورها را فراهم می سازد. ابن خلدون در این رابطه قانون اعتلا و زوال دولت ها را تحت عنوان تطورات دولت چنین مطرح می سازد.

تطور دولت و مراحل آن ها باید دانست که دولت به اطوار مرحله ی مختلف و حالات نو به نو انتقال مییابد و زمامداران آن در هر یک از مرحله ها، خوی هایی اکتساب می کنند که متناسب با آداب و رسوم همان مرحله است که در مرحله دیگر همانند آن نیست. زیرا خوی به طبیعت، تابع مزاج عادت و کیفیتی است که در آن به سر می برند و حالات و مراحل دولت بر حسب معمول، از پنج مرحله بیرون نیست. مرحله نخست: دوران پیروزی و طلب چیرگی بر مدافع و مخالف و استیلا یافتن بر کشور و گرفتن آن از دست دولت پیشین است.

مرحله دوم: دوران خودکامگی حکومت مطلق و تسلط یافتن بر قبیله خویش و مهار کردن آنان از دست درازی به مشارکت و مساحمت در امر کشورداری است.

مرحله سوم: دوران آسودگی و آرامش خدایگان دولت برای برخورداری و به دست آوردن نتایج و ثمرات پادشاهی است. مرحله چهارم: دوران خرسندی و مسالمت جویی است. مرحله پنجم: دوران اسراف و تبذیر است (همان، ۳۳۳-۳۳۶).

بدون شک، این قوانین فراگیر جامعه شناختی را که ابن خلدون از آنها یاد می کند، متأثر از آموزه های قرآنی او بوده و با الهام از آیات قرآنی نسبت به طرح و ارائه آن ها مبادرت ورزیده است. زیرا علل اعتلا و زوال ملت ها و حکومت ها به صراحت در قرآن بازگو شده است. همچنین می توان به شیوه ها و رموز مملکت داری و عوامل اعتلا و فروپاشی دولت ها از نگاه علی (ع) که در سخنان و نامه های ایشان در نهج البلاغه مندرج است، اشاره نمود. به همین دلیل، میتوان آراء ابن خلدون را در همان چارچوب و متأثر از همان مضامین به حساب آورد.

از آنچه گذشت، تاکنون این نتیجه به دست آمده است که، از نظر ابن خلدون پایه و اساس پیدایش دولت مربوط به نژاد و قومیت و به تعبیر وی عصبیت حاصل از نژاد و قومیت است. اما این تمام آن چیزی که وی به دنبال آن است، محسوب نمی شود. زیرا اگر چه او عصبیت قومی را سرآغاز و منشأ پیدایی دولت می شمارد، اما نسبت به عوامل و مبانی دیگر غفلت نمی ورزد و علاوه بر قومیت، برای پیدایش دولت به عوامل دیگری نیز اشاره می نماید و چنین اظهار می کند منشأ دولت هایی که استیلا می یابند و کشورهای عظیم و پهناوری ایجاد می کنند، اصول و عقاید دینی است که بوسیله نبوت یا دعوتی به حق حاصل می شود. زیرا تشکیل دادن کشور تنها از راه قدرت و غلبه امکانپذیر است و غلبه و نیرو بوسیله عصبیت و تألیف قلوب مردم برای توسعه طلبی یا کشورگیری تنها به یاری خدا حاصل می شود تا دین او را مستقر سازند و در جهان انتشار دهند. هر گاه دل های مردم به خواهش های باطل گرایند و بدنیا شیفته شوند، هم چشمی روی می دهد و به اختلاف و کشمکش منجر می گردد. ولی اگر مردم به حق و راستی گرایند و دنیا و باطل را فرو گذارند و به ایزد روی آورند، در هدف و راهی که برگزیده اند متحد می شوند و در نتیجه هم چشمی و کشمکش از میان آنان رخت برمی بندد و نزاع و اختلاف کمتر روی می دهد و همکاری و تعاون نیکو حاصل می شود و دایره وحدت کلمه و یک زبانی آنان در راه هدف مشترک توسعه می یابد و آنگاه دولت رو به عظمت و وسعت می رود (همان، ۳۰۲-۳۰۳) وی در ادامه می گوید دعوت دینی نیروی اساسی دیگری بر نیروی عصبیتی می افزاید که از مایه ها و بسیج های تشکیل دولت بشمار می رفت، ولی اجتماع و وحدت دینی در نتیجه بینایی و فداکاری، چنانکه یاد کردیم، نیروی عصبیت آنها را دو چندان کرد و از اینرو هیچ نیرویی در برابر آن تاب مقاومت نیاورد. و هم باید از این نکته پند گرفت که، هر گاه آیینهای دینی تغییر یابد و تباهی پذیرد، چگونه قضیه برعکس می شود و آنوقت غلبه را تنها باید به نسبت عصبیت سنجید و دین را به حساب نیاورد.

نقد نظریه ابن خلدون ابن خلدون اگر چه بر نقش و تأثیر قاطع دین و آموزه های دینی در توسعه و تقویت ارکان حکومت و دولت اشاره می کند، اما از سویی نیروی دینی را نیز در رابطه با عصبیت قومی و عشیرهای مورد ملاحظه قرار داده و بدان ارجاع م ی دهد. چنانکه می گوید دعوت دینی بی عصبیت انجام نمی یابد. زیرا ... هر دعوتی که باید بوسیله آن عموم و اکثریت مردم را بدان واداشت، ناچار باید متکی به عصبیت باشد و چنانکه گذشت، در حدیث صحیح آمده است. که خدای هیچ پیامبری را بر نینگیخت مگر آنکه در میان قوم خویش ارجمندی و خویششننداری داشت و هر گاه این امر برای پیامبران که شایسته ترین مردم در خرق عادتاند ضرور باشد، برای جز آنان به طریق اولی لازم خواهد بود.

دقت در چند فقره اخیر از سخنان ابن خلدون نشان می دهد که، وی درنگاه نخست پیدایش دولت را نشان از وجود یک عصبیت و همبستگی قومی می شمرد و آن را شرط وجود هر دولتی می انگارد. بر این اساس می توان عقیده ابن خلدون را بر یک دیدگاه ناسیونالیستی تمام عیار منطبق نمود و رأی او را در چارچوب مفهوم ملت به تعبیر قومی و نژادی ملاحظه نمود ابن خلدون هنگامی که در مورد پیدایش برخی دولت ها بدون اتکا به عصبیت سخن گفته و به خصوص به نقش دین و آئین الهی در ایجاد دولت های بزرگ و حکومت های قدرتمند و وسیع تأکید می ورزد، بلافاصله این تصور به وجود می آید که وی نسبت به مفهوم عصبیت، به طور مطلق اعتقاد ندارد و گذشته از آن، به پیدایی دولت از طرق دیگر نیز معتقد بوده و عصبیت قومی را تنها عامل منحصر به فرد در ایجاد دولت نمی انگارد. اما دقت بیشتر در سخنان وی نشان میدهد، علیرغم تصریح به نقش مؤثر و مضاعف دین در ایجاد ملت و دولت، وی نهایتاً نمی تواند از پایداری و وابستگی فکری خود نسبت به عصبیت دست کشیده و آن را کنار گذارد. به طوری که حتی با وجود تأکید بر نفوذ و تأثیر نیرومند تعالیم دینی در تقویت پایه های وحدت و همچنین امنیت ملی و دولت مبتنی بر آموزه های دینی، سرانجام پیدایش دولت مبتنی بر اندیشه دینی را نیز به عصبیت قومی ارجاع می دهد.

اگر چه در نظریه ابن خلدون، قومیت اساس و مبنای هویت ملی محسوب می شود و باورها، آداب و رسوم و خون و نیا و نسب مشترک به عنوان مؤلفه های جریان ملت سازی قلمداد می گردد و حتی دین و تعلیمات آسمانی نیز در زمره عوامل و مؤلفه های قومی و یکی از جنبه های عصبیت به حساب می آید دقیقاً به همان صورت که در نگرش ناسیونالیستی، دین یکی از وجوه و اجزای قومیت قلمداد می شود) اما وی به درستی بر اهمیت و تأثیر فوق العاده دین در برنامه ملت سازی و ایجاد دولت های بزرگ و قوی در مقایسه با دیگر اجزای قومیت اشاره نموده و

بر آن تأکید می‌ورزد و تأثیر دین را در تقویت و تعمیق هویت ملی و همچنین تقویت همبستگی و وحدت و ارتقای ضریب امنیت ملی و افزایش قدرت دولت‌ها بر می‌شمرد. به نظر می‌رسد ضمن آنکه این بخش از سخنان وی از این جهت مهم است که او به خوبی نسبت به تأثیر دین در مقایسه با سایر مؤلفه‌های ملیت از جمله قومیت و نسب، در توسعه و تقویت همبستگی انسان‌ها واقف بوده و آن را موشکافی کرده است، اما بدلیل وابستگی و تعلق خاطر بیش از اندازه به نظریه قومیت، حتی با وجود اشاره به نفوذ و تأثیر فوق‌العاده دین، در نهایت آن را در مفهوم قومیت حل کرده و نقشی مستقل برای آن قائل نیست. لذا اگر دین همان گونه که ابن‌خلدون تصریح می‌کند، مبتنی بر پایه‌های قومی و عصبیت نژادی و قبیله‌ای است، پس دلیل مخالفت‌ها، کارشکنی‌ها و آزار و حتی قتل بسیاری از پیامبران که به دست همان قوم و خویش و مردم خودشان بوده چه دلیلی داشته است؟ از جمله مهمترین دلایل مخالفت مردم و اقوامی که پیامبری در میانشان مبعوث گردیده آن بوده است که، پیامبر مذکور در صدد تغییر باورها و سنت‌های کهن ایشان برمی‌آمده و از اینرو به مقابله و مخالفت با او می‌پرداختند. نتیجه آنکه، هر چند پیامبران معمولاً برخی از رسوم و رفتارهای قوم خود را تأیید کرده و نسبت به آنها مخالفتی نداشته‌اند، اما این موضوع سبب آن نبوده است که پیامبران همه باورها و رسوم رایج در میان قوم خود را مورد تأیید قرار بدهند، بلکه به عنوان سنت‌های جاهلی و خرافی، به شدت با آن مقابله نموده‌اند این مطلب بخوبی روشن می‌سازد که ادیان الهی و پیامبران در قبال مبانی قومی، نژادی، سرزمینی و چارچوب‌های دیگر ملیت، با ارائه برنامه جدیدی از زندگی و طرح دیدگاه‌هایی نو و مستقل، اساس نگرش هستی‌شناختی آنان را دگرگون کرده، و دین و تعالیم آسمانی را مبنای جدید هویت ملی قرار داده و حتی بسیاری از پایه‌های جعلی و دروغین ملیت نظیر قومیت را ویران و متزلزل‌اند ساخته در جریان ملت‌سازی و پیدایش دولت، دین می‌تواند به عنوان یک مبنای مستقل از قومیت محسوب گردیده و در برنامه ملت‌سازی نسبت به سایر مبانی نظیر قومیت، سرزمین، تاریخ فرهنگ مشترک و از این قبیل، کارائی بیشتری از خود نشان دهد. بنابراین، تعالیم دینی قادرند نه تنها مبدأ و منشأ پیدایش یک ملت مستقل به حساب آیند، حتی می‌توانند پایه ایجاد دولتی بسیار قوی، پا برجا و کارآمد شمرده شوند.

بدیهی است دستیابی به بالاترین میزان همبستگی و وحدت و ایضاً امنیت ملی در هر کشور، منوط به وجود مبانی و چارچوب‌های مشترکی است که در پرتو آن همه حرکت‌ها و فرایندهای واگرایانه ذوب شده و خنثی می‌گردند. به طوری که عموم مردم نه از روی قهر و غلبه و تحت تأثیر تبلیغات پرهزینه و به صورت نمادین، بلکه براساس نوعی وحدت و همبستگی عمیق و فراگیر متشکل می‌شوند بی‌شک مبانی قومی و پیشینه تاریخی و همچنین وحدت سرزمین، حکومت و آداب و رسوم و باورهای مشترک و ملی در ایجاد همبستگی عمومی و هویت ملی نقشی غیر قابل انکار دارند و لذا هدف از طرح مبانی دینی در این زمینه، هرگز به معنای انکار آنها نیست، اما سخن بر سر آن است که، مثلاً در کشوری نظیر ایران با سابقه تاریخی طولانی و با وجود تعدد و تنوع قومیت، زبانی، ناحیه‌ای و غیره، آیا این عوامل قومی و تاریخی بوده‌اند که تاکنون موجب بقای این کشور بر روی نقشه سیاسی جهان شده‌اند، یا عامل مهمتری در این زمینه مؤثر بوده است؟ مطالعه در تاریخ پرفراز و نشیب این کشور نشان می‌دهد که، عوامل فوق‌همواره نقشی حداقلی داشته و مردم ایران در شکست‌ها و پیروزی‌ها چندان به این مبانی هویت ملی متوسل نشده‌اند در حالی که اسلام و تعالیم آسمانی آن در طول تاریخ همواره اقوام ترک، کرد، بلوچ، آذری، عرب، گیلانی و مازندرانی را با وجود تفاوت‌های فراوان قومی و نژادی و فرهنگی و سیاسی که از گذشته تاکنون با یکدیگر داشته‌اند، به مثابه مبانی قابل اطمینان و ریسمانی محکم به یکدیگر پیوند زده و هویتی ایرانی-اسلامی را پدید آورده است. بی‌تردید این آموزه‌های آسمانی اسلام بود که پیامبر اسلام (ص) با اتکا بدان توانست بر تمام باورهای قومی و عشیره‌های در محیط جاهلی و پر تعصب عربستان غلبه نماید و با ارائه مبانی جدید در پی ریزی جامعه‌ای نوین، اندیشه دینی را جایگزین مبانی قومی ساخته، و در کمتر از ربع قرن، محیط پر تنازع و جاهلی عربستان را آرامش بخشیده و از میان قبائل و عشیره‌ها و طوایف گوناگون عرب ملتی واحد پدید آورد.

همچنین قرآن کریم در این زمینه می‌گوید «همگی به ریسمان دین خدا چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید و به یاد آورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید خدا شما را نجات داد. چنین خداوند آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می‌کند باشد که به مقام سعادت هدایت شوید»، سوره العنبر، آیه ۱۰۳ و نیز نهج البلاغه، بخشی از خطبه ۲۶ همبستگی و وحدتی که در پرتو اعتقادات دینی پدید می‌آید، آنچنان عمیق و مستحکم است که، هرگز نمی‌توان چنین وحدتی را از طریق صرف هزینه‌های هنگفت و از راه تبلیغات پرحجم یا اعطای امتیازات مادی و جاذبه‌های دنیوی و سرانجام از طریق قهر و غلبه، پدید آورد. قرآن کریم در همین رابطه خطاب به پیامبر (ص) می‌گوید «و خدا دل‌های مؤمنان را به یکدیگر الفت داد، که اگر تو با تمام ثروت روی زمین میخواستی الفت بدهی نمی‌توانستی. اما خدا دل‌های آنان را به هم نزدیک ساخت. او بر هر کاری توانا و حکیم است». (سوره انفال، آیه ۶۳).

وحدت و همبستگی دینی بسیار فراتر و عمیق‌تر از توافق‌ها و اشتراکات ملی و میهنی و علائق مربوط به آب و خاک است. زیرا هم از صبغه‌ای معنوی و مقدس برخوردار است، و هم این پیوند به منزله برادری و قرابت و خویشاوندی و حتی عمیق‌تر و قویتر از آن است.

قرآن کریم رابطه میان مؤمنان را صرفاً در حد رابط های ساده و قابل قیاس با واژگانی چون هموطن هم شهری و نظایر آن نمی داند و معتقد است، *أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ هَمَانًا* مؤمنان همه برادر یکدیگرند، سوره حجرات، آیه (۱۰). همچنین در آیه دیگر، به برتری قدرت رزمندگان مؤمن و معتقدان به اسلام در مقایسه با جنگجویان غیرمؤمن تأکید کرده و چنین می گوید ای پیامبر مؤمنان را به جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید، بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر از شما صبور و پایدار باشید، بر هزار نفر از دشمنان غالب خواهید شد، زیرا آنان گروهی بی دانش هستند.

در نظریه ابن خلدون، دین و هویت دینی شخصیتی مستقل نداشته و کارکردی به دور از عصیبت قومی ندارد. بنابراین، عصیبت دینی موضوع و رویکردی مکان گرایانه داشته و در چارچوب عصیبت قبیله ای و ملی معنا می یابد. اما نگاه واقع بینانه نشان می دهد، جریان ملت سازی و پیدایش دولت، خصلتی «تشکیکی» و سلسله مراتبی دارد. به عبارت دیگر، نگرش دینی نسبت به دولت و ملت صرفاً محدود به چارچوب مکانی و مقیاس ملی و محلی نیست؛ بلکه علاوه بر آن، مبنایی فرامکانی نیز دارد. براین اساس، در نگرش دینی اولاً مفهوم ملت و امت بر هم منطبق می شوند، و ثانیاً ملت یا امت، در سه سطح و سلسله مراتب طولی ظاهر میگردد که در آن هم جنبه مکانی قابل ملاحظه است و هم جنبه فرامکانی. مرحوم مطهری در مورد پیامبران الهی و بویژه در خصوص پیامبران اولوالعزم چنین می گوید این گروه از پیامبران، همه انسان های زمان خود و پس از آن را مورد خطاب قرار داده و برای اند هدایت عموم بشریت مبعوث گردیده (مطهری، ۱۳۵۹، ۵۰).

بنابراین ملاحظه می توان کرد که، جریان ملت سازی دینی به ترتیب از پایین ترین سطح که بر دیدگاه مکان گرایی قابل تطبیق است آغاز می شود، و در بالاترین سطح استراتژیک، همه بشریت را فارغ از رنگ، نژاد، سرزمین و نظایر آن دربر میگیرد. به همین جهت، در نگاه دینی همواره با دو سطح از جریان و فرایند ملت سازی مواجه هستیم که عبارت است از:

- سطح محلی و ملی

- سطح منطقه ای و جهانی

حال آنکه مطابق نظریه ابن خلدون و نیز اندیشه ناسونالیسم محض، ملت سازی تنها محدود به حوزه محلی و حداکثر ملی بوده و در چارچوب قلمرو و سرزمین های متمایز از یکدیگر قابل تصور است. در نظریه ی ابن خلدون، حتی دخالت دین در پیدایش ملت و دولت نیز به مبانی مکانی ارجاع داده شده و بر اساس عصیبت قومی و محلی متبلور میگردد.

۴- نظریات ابن خلدون

تمدن شناسی و تحلیل و بررسی اوج و سقوط تمدن ها یکی از مباحث پر دامنه و بحث برانگیزی است که صاحب نظران متعددی به آن پرداخته اند. در این میان بحث زوال و اضمحلال تمدن غرب که هم اکنون تمدن مسلط جهانی به شمار می رود، از سال ها و حتی دهه های پیش مطرح شده است. این موضوع به ویژه پس از سقوط اتحاد شوروی و به تاریخ پیوستن مکتب و نظام کمونیست، صورت جدی تری به خود گرفته و برخی از صاحب نظران زوال و سقوط نظام سرمایه داری و تمدن مبتنی بر آن را مطرح کرده اند. هم اکنون با ظهور جنبش وال استریت که اساس نظام سرمایه داری را هدف قرار داد دوباره بحث فروپاشی این نظام و در نتیجه سقوط تمدن غرب را به میان آورده است. البته باید در این باره با احتیاط و تأمل سخن گفت و فارغ از جنجال های سیاسی به تحلیل و بررسی نشست، به همین خاطر در گفت و گوی حاضر که با دکتر محسن سلیم مدیر گروه تاریخ دانشگاه آزاد شاهرود انجام شده است، ابتدا معنا و مفهوم تمدن، پیشینه و تفاوت آن با فرهنگ و سپس روند شکل گیری یک تمدن و نشانه های انحطاط تمدن ها به اختصار مورد بررسی قرار گرفته و دیدگاه ابن خلدون دانشمند برجسته اسلامی در این باره بیان شده است.

۵- تعریف تمدن چیست و آیا تمدن و فرهنگ با یکدیگر تفاوت دارند؟

تمدن در لغت از واژه عربی «مدینه» به معنی شهر و در زبان های لاتین از کلمه *Civis* یعنی رهایی از بدویت اخذ شده است. این لغت با کلمه *Civilis* به مفهوم حسن معاشرت نیز هم خانواده است. چنین واژگانی نشانگر آن است که بین تمدن و یک جانشینی و در نهایت ایجاد نظم و قواعد ثابت زندگی و مناسبات خردمندانه رابطه تنگاتنگی است. لذا تمدن نظامی اجتماعی است که باعث خلاقیت فرهنگی می شود و البته با تعریف تمدن در حوزه علوم اجتماعی، این فرآیند از استمرار و خصایص زندگی بشر حکایت می کند. به عبارت دیگر تمدن یعنی مجموعه نهادهای اجتماعی، شرایط و روابط اقتصادی، نظام دینی، سن ادبی و هنری، در یک جامعه تطور یافته که مردمانش با هدفی کمال جویانه در یک جا ساکن شده اند یا در تعریفی دیگر تمدن مجموعه مختلطی از پدیده های اجتماعی با خصلت قابل انتقال و مشترک برای همه جوامع است و یا مجموعه خصایص مشترک همه تمدن ها با مفهوم مذکور، در برابر حالت وحشیانه یا بربریت.

اصولاً سه دیدگاه اساسی درباره تمدن وجود دارد:

۱- دیدگاهی که آن را شکلی از فرهنگ می داند و در چهارچوبه آن سه وجه قابل تشخیص است: الف - نظریه ای که معتقد است: تمدن و فرهنگ مترادف یکدیگرند ب - دیدگاه مبتنی بر این باور که: تمدن همان فرهنگ است، تمدن و فرهنگ یکسانند، اما فرهنگ پیچیده تر و دارای عناصر رویت پذیر است ج - نظریه مبتنی بر تشابه تمدن و فرهنگ؛ با این تذکر که فرهنگ چون از نظر کیفی دارای عناصر عالی تری است، پیشرفته تر از تمدن است.

۲- دیدگاهی که تمدن را به کلی جدا از فرهنگ می داند و آن را خلاقیتی انسانی برمی شمارد؛ با این وجه که تمدن خصلتی کلی و جهانی دارد و متضمن شهرنشینی است. ۳- دیدگاهی که در آن تمدن معنایی بس فراگیر دارد و علاوه بر علوم وفنون، پدیده های دیگر را نیز شامل می شود. شایان ذکر است که تا پیش از سده ۱۹ میلادی، در فرانسه، روشنفکران تمدن و فرهنگ را به یک معنا و بر پایه برداشت نظری از مسائلی چون: آداب، حسن معاشرت و شاخص های اجتماعی در نظر می گرفتند و تعریف می کردند؛ اما در آلمان محققان علوم انسانی تمدن را برابر فرهنگ معنا و آن را نوعی فضای فکری پویا در جامعه شهری قلمداد کردند. با این همه، تمدن و فرهنگ دو متغیر وابسته به هم هستند که یکدیگر را کامل می کنند و هر دو با جغرافیا، تفکر، روحیه و دیگر ویژگی های هر جامعه یکجانشین ارتباط نزدیک دارند.

لذا گرچه برخی محققان تمدن را مجموعه چند فرهنگ می دانند و برعکس برخی دیگر می گویند فرهنگ کوشش جامعه برای رسیدن به یک شخصیت در قالب یک تمدن است، لیکن تمدن و فرهنگ مکمل هم، زیرمجموعه هم و تاثیرپذیر از یکدیگرند. در حقیقت، آن چه درست تر به نظر می آید، این است که تمدن یعنی خلاقیت و فرهنگ یعنی اندیشه، پس هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، هر چند تعریف آن ها با یکدیگر فرق کند، هر دو تاریخ را می سازند، در نتیجه تاریخ زندگی بشر در حقیقت تاریخ تمدن و فرهنگ انسانی است. به علاوه به یادآوریم که فرهنگ و مدنیت محصول اجماع فکر همه آدمیان و حاصل دستاوردهای خلاقه کلیه جوامع انسانی است؛ پس سخن از برتری یا اولویت یک قوم یا یک ملت نارواست و تردیدی نیست که باوجود سهم مشخص هر ملت در ایجاد فرهنگ و تمدن بشری تقابل و تاثیرپذیری مداوم و اجتناب ناپذیر اندیشه ها و خلاقیت ها مانع از آن خواهد بود که قوم یا تمدنی خود را پیشتاز یا کامل کننده علوم، هنر، ادبیات، اعتقادات و دیگر نمودهای فرهنگ و تمدن جهانی قلمداد کند. می توان گفت دو واژه فرهنگ و تمدن در راستای هم هستند و تضادی با هم ندارند.

از چه زمانی موضوع تمدن در میان اندیشمندان مطرح و مورد بحث و گفت و گو واقع شد؟

- اگر چه از صدها سال پیش، نویسندگان بسیاری چه در جهان اسلام و چه در غرب، به مسئله تمدن ها توجه داشته اند، اما به ظاهر از حدود ۱۸۳۵ واژه Civilization با معنای مجازی حسن معاشرت وارد فرهنگ نامه های کشورهای انگلوساکسون شد و از سوی اندیشمندان انگلیسی و فرانسوی به کار رفت؛ ولی در حوزه گفتمانی آلمان دو مفهوم فرهنگ و تمدن از همان ابتدا از یکدیگر متمایز انگاشته شد. بدین ترتیب، از نیمه سده ۱۹ بود که فرهنگ معنای علمی تازه ای یافت و جامعه شناس انگلیسی ادوارد تایلر در ۱۸۷۱ در کتاب خود «جوامع اولیه» تعریف روشنی از آن به دست داد. کمی بعد در آلمان الکساندر هومبولت، ژولیوس لیبرت و رولان یارت معنای فرهنگ را از تمدن جدا کردند و اسوالد اشپنگلر با تقسیم بندی تمدن ها در سه مرحله زمانی و آلفرد وبر با تعریف تمدن به کارکرد فنی و عینی و توصیف فرهنگ به کارکرد معنوی، زمینه انفکاک معنایی این دو واژه متشابه و قریب را فراهم کردند.

در همین سال ها، زیگموند فروید، روان شناس اتریشی از منظر مطالعات، تمدن را بررسی کرد و آن را به صورت یک مفهوم جهان شمول در نظر گرفت، بدون آن که تفاوت انواع تمدن های مختلف را در نظر گیرد؛ لذا تمدن را ستمکاره و محرک و باعث نوروز می خواند؛ در حالی که برخی از جامعه شناسان چون کروبر، وبر و یا مورخانی چون توین بی، ویل دورانت به سیر نزولی تمدن ها و دوره بندی زمانی آن ها همانند زندگی انسان از کودکی تا کهنسالی معتقد بودند.

روند شکل گیری تمدن ها چگونه است؟

- به باور بعضی محققان و نظریه پردازان، تکوین تمدن تابع چند عامل می تواند باشد: ۱- زمین شناسی: زیرا در فواصل دوران یخچالی زمین بوده است که تمدن ها ظهور کرد. ۲- جغرافیا: زیرا گرما و سرمای مفرط مانع از توان ساختن و اندیشیدن می شود. مثلا به تعبیر آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی، برای ظهور و بقای هر تمدن چگونگی سازگاری با محیط جغرافیایی یک شرط مهم تلقی می شود و رمز ترقی حقیقی تمدن ها نیز سیر جامعه به سوی اعتدالی معنوی است. ۳- اقتصاد یا همان شرایط برگرفته از لزوم گذار از مراحل زندگی شکارگری به زندگی زراعی و سرمایه داری یا تغییر از توحش به تمدن. این مسئله ای است که خاصه طرفداران مکتب مارکسیستی بدان اذعان دارند.

دیدگاه ابن خلدون درباره انحطاط تمدن ها و نشانه های آن چیست؟

- به نظر ابن خلدون هر تمدن ۳ مرحله اصلی را طی می کند: مرحله پیکار و مبارزه اولیه، مرحله پیدایش خودکامگی و استبداد و سرانجام مرحله تجمل و فساد که پایان تمدن به شمار می رود. او همچنین نماد برجسته تمدن دولت را نیز تابع قانون طبیعی رشد، بلوغ و انحطاط می داند و اذعان می دارد که گذر از ۵ مرحله برای آن محتمل است:

- ۱- دوران فتح: در این مرحله، عصبیت استوار بر خویشاوندی و دین در حفظ دولت حیاتی است و فرمانروا موقعیت خویش را بیشتر مدیون احترام داشتن همانند یک رئیس قبیله است تا یک پادشاه.
- ۲- دوران خودکامگی: در این دوران، حاکم همه قدرت را به انحصار خویش درمی آورد و خودکامه و عنان گسیخته می شود. همبستگی طبیعی و دین چون به معنای مشارکت قدرت است تحت کنترل درمی آید و در خدمت حاکم به کار گرفته می شود. همبستگی جای خود را به سپاه مزدور و نظام اداری می دهد که خواسته ها و آمال حاکم را تامین می کند.
- ۳- دوران اوج قدرت: این مرحله عصر تجمل گرایی و رفاه خواهی است. هزینه های گزافی صرف بناهای عمومی و زیباسازی شهرها می شود. هواداران حاکم از بخشش های او بهره مند می شوند. هنرهای زیبا و صنایع از سوی طبقه حاکم ترویج می شود. شکوفایی و رونق اقتصادی به دنبال می آید.
- ۴- دوران انحطاط: شاخص اصلی این دوران شادکامی است. حاکم و محکوم هر دو راضی و خوشحال اند. رفاه و تامین خواسته ها و هوس ها خوی و عادت همه است. در این مرحله دولت به آنچه پیشینیان به دست آورده اند، متکی است و از مقابله در برابر هر قدرتی علیه خود ناتوان می باشد. در این دوران دولت به تدریج رو به فرسودگی و تجزیه می نهد.
- ۵- دوران سقوط: اسراف در این دوران فراوان است، دولت به پیری رسیده و مرگی تدریجی، دردناک و خشونت بار سرنوشت محتوم آن است. لشکریان مزدور و اداریان برای به چنگ آوردن قدرت حاکم دسیسه سازی می کنند و جز نام و نشان برای حاکم باقی نمی گذارند. سرانجام هجومی از بیرون به حیات دولت پایان می بخشد یا ممکن است دولت آن قدر به انحطاط ادامه دهد که همچون فتیله چراغی که نفت آن پایان یافته است، خاموش شود.

۶- نتیجه گیری

طی مقاله حاضر تلاش به عمل آمده است تا منشأ و خاستگاه دولت و حکومت از بعد فلسفه سیاسی بویژه مطابق با نگرش اسلامی و مبانی مندرج در قرآن کریم، متون، منابع و آراء اندیشمندان مسلمان و به خصوص آراء و اندیشه شیخ متفکر و جامعه ناس مشهور مسلمان یعنی ابن خلدون مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. طی مقاله ابتدا به ماهیت اجتماعی زندگی انسان با استناد به شواهد تاریخی اشاره شده و در ادامه با ارائه آرا و نظریات عبدالرحمن ابن خلدون در زمینه ی پیدایش و تحولات مربوط به دولت، دیدگاه های وی مورد بررسی و موشکافی قرار گرفته است. در این رابطه با ذکر بخش هایی از نظرات وی که مبتنی بر مفهوم عصبیت و نقش محوری مفهوم یاد شده در نظریه ابن اندیشمند مسلمان است، به تبیین دیدگاه او پرداخته شد. در ادامه بحث با ذکر دلائل و مستندات قرآنی و اشاره به مبانی فلسفه سیاسی اسلام، آن بخش از دیدگاه ابن خلدون که عصبیت دینی را به عصبیت قومی و نژادی ارجاع و تحویل نموده است، مورد نقد و مناقشه قرار گرفته و نهایتاً چنین نتیجه گیری شده است که، عامل شکل گیری دولت بر پایه قومیت و نژاد تنها عامل منحصر به فرد پیدایش دولت نبوده و علاوه بر عامل مذکور، عوامل متعدد دیگری و از آن جمله عوامل فرهنگی و به طور ویژه اعتقادات دینی و ایدئولوژیک، میتوانند پایه و خاستگاه ظهور و پیدایش دولت به شمار روند. براین اساس و مطابق دیدگاه نگارنده، مبانی و خاستگاه شکل گیری دولت میتواند شامل طیفی از عوامل نژادی، فرهنگی و ایدئولوژیک به شمار روند. به طوری که در این میان عوامل فرهنگی و به طور خاص اعتقادات دینی در زمره مهمترین مبانی شکل گیری دولت و حکومت های مقتدر به شمار آمده و در قیاس با عوامل و پایه هایی چون قومیت و نیای مشترک، از کارائی، استحکام و واقع گرایی بیشتری برخوردار است.

۷- منابع

- ≠ قرآن کریم.
- ≠ ابن خلدون، عبدالرحمن ۱۳۶۲مقدمه ی تاریخ جلد اول ترجمه محمد پروین گنابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ≠ ارسطو ۱۳۸۱سیاست، ترجمه محمود عنایت، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ≠ طباطبائی ۱۳۶۶تفسیرالمیزان جلد چهارمترجمه محمد رضا صالحی کرمانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

- ≠ فارابی، ابونصر ۱۳۷۶ السیاسه‌ی المدنیه، ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی، انتشارات سروش.
- ≠ فروغی، محمدعلی ۱۳۶۷ سیر حکمت در اروپا جلد دوم انتشارات زوار.
- ≠ فیض‌الاسلام، علی، نقی ۱۳۷۵ ترجمه و شرح نهج البلاغه مجلد ۶-۱ انتشارات فقیه.
- ≠ مطهری، مرتضی ۱۳۵۹ خدمات متقابل اسلام و ایران جلد اول دفتر انتشارات اسلامی.
- ≠ ۹. مویبر، ریچارد ۱۳۷۹ درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ≠ نصیرالدین طوسی، م، حمد ۱۳۶۰ اخلاق ناصری، ترجمه و تصحیح مجتبی‌مینوی و علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی.

Government theory in Ibn Khaldun's view with emphasis on geographical and urban aspects

The subject, origin, forms and function of the state have been seriously considered in the field of Islamic thought and have been discussed both from the perspective of political philosophy and from the legal point of view; So that this issue and the issue of sovereignty can be explicitly seen in many verses of the Holy Quran, as well as the words of Ali (AS) in Nahj al-Balaghah, as well as in theological, jurisprudential and historical texts of Muslims. The opinions and theories of scholars such as Farabi, Bu'ali Sina, Ghazzali, Khawaja Nasir Tusi and especially Abdul Rahman Ibn Khaldun in this field are very important and worthy of study and reflection. In the present article, an attempt has been made to briefly refer to the concept of government and sovereignty in religious texts, especially the Holy Qur'an, and to specifically examine and critique Ibn Khaldun's views and theories in this regard.

Keywords: government theory, political philosophy, nervousness, evolution of government developments